

قتل عام حجاج یمنی توسط وهابیان

قتل عام حجاج یمنی توسط وهابیان

در سال 1341 وهابیان با حجاج یمنی که هیچ گونه وسیله دفاعی با خود نداشتند، روبه رو شدند. آنان در ابتدا با حجاج همراه شدند و به ایشان امان دادند ولی بعداً نیرنگ بکار بردند و حجاج یمنی را به گلوله توپ بستند و همه آنها را که حدود هزار نفر بودند، کشتند و تنها دو نفر موفق به فرار شدند و از جریان این کشتار وحشیانه اطلاع دادند. در این مقاله به جریان این جنایت اشاره شده همچنین جنایات وهابیت در حجاز و کشتار و غارت مردم آن مورد بررسی قرار گرفته است.

در سال 1341 وهابیان با حجاج یمنی که هیچ گونه وسیله دفاعی با خود نداشتند، روبه رو شدند. آنان در ابتدا با حجاج همراه شدند و به ایشان امان دادند ولی بعداً نیرنگ بکار بردند وقتی که به دامنه کوه رسیدند وهابیان در قسمت بالای و پهنای کوه قرار گرفتند و حجاج یمنی در پائین، آنگاه دهانه توپها را به طرف آنها کرده و همه را به گلوله بستند و همه آنها را که حدود هزار نفر بودند، کشتند و تنها دو نفر موفق به فرار شدند و از جریان این کشتار وحشیانه اطلاع دادند.

مرحوم علامه امینی، پس از نقل این جریان و جنایت هولناک می‌گوید:
«صاحب المنار طبق عادت دیرینه اش که برای اعمال زشت و ناهنجار وهابیان عذر تراشی می‌کند، از این جنایت هولناک وهابیان نیز در مجموعه مقالات خود «الوهابیون والحجاز» این چنین عذر تراشی کرده است:

«پس از درگذشت سید محمد علی ادریسی که از منطقه عسیر به نفع پادشاه نجد کناره گرفته بود، ملک حسین به آنجا یورش برد و وهابیان را سخت گوشمالی داد و به دنبال آن رویداد قتل حجاج یمنی پیش آمد، وهابیان به تصور آن که آنان سپاهیان امدادی ملک حسین هستند، به سوی آنها تیراندازی کردند و پس از آن که به اشتباه خود پی بردند سلطان عبدالعزیز از امام یحیی پوزش خواست و با پرداخت غرامت معقولی بر حفظ مراتب دوستی موافقت کردند.[1]
با این گونه عذر تراشی‌های خنک و فاسد هرگز نمی‌تواند جنایات وهابیان را در ریختن خون مسلمانان توجیه کند و بپوشاند زیرا این اولین بار نیست که وهابیان وحشی دست به چنین جنایت هولناک می‌زنند، بلکه آنها در هر فرصتی که پیش آمده، دهانه توپ‌های خود را به سوی مسلمانان گشوده‌اند و مسلمانان را با نیرنگ و ستم گاه در سوریه و گاه در حجاز یا عراق و یمن کشتار کرده‌اند، آری این جنایات وهابی‌ها را همه فهمیده‌اند و هرگز این عذرهای بدتر از گناه نمی‌تواند بر روی آنها پرده کشد!

صاحب المنار می‌گوید: وهابی‌ها گمان کردند که حجاج یمنی کمک و سپاه امدادی ملک حسین هستند، چگونه می‌توان چنین احتمالی داد در صورتی که آنها سلاح با خود نداشتند و آنها مجاز نبودند در کشور دیگری با خود سلاح حمل کنند و اگر آنها اسلحه با خود داشتند وهابی‌ها نمی‌توانستند آنها را قتل عام کنند، آیا وضع زائران خانه خدا از وضع جنگجویان شناخته نیست؟! چگونه انسان عاقلی می‌تواند چنین احتمالی بدهد که این جمعیت حجاج سپاه امدادی باشند؟

آیا وهابی‌ها درباره عرب‌های شرق اردن نیز تصور کرده بودند که آنان سپاه امدادی هستند که با آنها در خانه‌هایشان جنگیدند و همه شان را به توپ و گلوله بستند و همه را از بین بردند؟! آیا مردم عراق را نیز سپاه امدادی می‌پنداشتند که پی درپی به آنها یورش می‌بردند و می‌کشتند و غارت می‌کردند و... [2].

هجوم وحشیانه وهابیان بر حجاز

ابن‌سعود به تدریج نفوذ خود را در تمام سرزمین نجد توسعه داد و رقیب نیرومند خود ابن‌الرشید را از میان برد، در صدد برآمد حکومت خود را توسعه دهد و حجاز را به تصرف خود درآورد و حرمین شریفین را ضمیمه حکومت خویش نماید.

مساله فتح حجاز به واسطه وجود شهرهای مقدس مکه و مدینه بسیار دشوارتر و حساس‌تر بود. از سوی دیگر ابن‌سعود که اکنون سالی 60 / 000 لیره استرلینگ از انگلستان دریافت می‌کرد مایل نبود بر خلاف میل آنها عمل کند. و بالاخره فرقه‌گرایی خشونت‌آمیز وهابیان از نظر عرب‌ها و مسلمانان غیر وهابی خوشایند نبود و سببیت و بی‌رحمی آنان زمانی که یک قرن پیش محمد بن‌سعود حاکم برمکه بود، از خاطره‌ها محو نشده بود. حال برای فتح حجاز عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن‌سعود می‌بایستی دو کار انجام دهد، یکی این که انگلیسی‌ها را به وفاداری بی چون و چرای خود نسبت به آنان کاملاً مطمئن سازد و دیگر این که مسلمانان جهان را متقاعد کند که قادر به سرپرستی و نگهبانی اماکن مقدس اسلام می‌باشد.

در مورد نکته اول کار ابن‌سعود مشکل نبود زیرا می‌دانست انگلستان از دست شریف حسین به تنگ آمده است، حسین مرتب سالوسی‌ها و ریاکاریهای گذشته انگلیسی‌ها را به رخ آنها می‌کشید و از آن مهم‌تر جهان اسلام را بر ضد اعلامیه بالفور و ایجاد یک «کانون ملی یهود» در فلسطین به شورش دعوت می‌کرد، لذا انگلیسی‌ها از همان شخصی که در «جنگ جهانی اول» به عنوان «قهرمان قیام عرب» نام می‌بردند، اکنون با صفت‌های «مزور، دروغگو، زودباور، شکاک، لجوج، خودپسند، نادان، حریص و بی‌رحم» و به عبارت خلاصه نفرت انگیز یاد می‌کردند. [3]

و نیز آن طور که مولف تاریخ مکه نوشته است، [4] مطامع استعماری انگلیسی‌ها اقتضا می‌کرد که بندر عقبه را از حجاز جدا سازند و ادعا می‌کردند که آن را ضمیمه شرق اردن که تحت حکومت امیرعبدالله فرزند شریف حسین است، خواهند ساخت. شریف در این باره، به انگلیسی‌ها سخت پرخاش کرد و آنان در عوض او را در مقابل رقیب دیرینه‌اش ابن‌سعود، تنها گذاشتند، عاقبت ابن‌سعود، تصمیم گرفت به حجاز حمله کند، از این روی در غره ماه ذیقعد 1342 سال در ریاض انجمنی مرکب از علمای وهابی و روسای قبائل به ریاست پدرش عبدالرحمن تشکیل داد.

ابتدا عبدالرحمن آغاز به سخن کرد و گفت نامه‌هایی رسیده و ازما درخواست سفر حج کرده‌اند من آن نامه‌ها را نزد فرزندم عبدالعزیز فرستاده‌ام، او امام شماسست، و هرچه می‌خواهید از او بخواهید.

سپس ابن‌سعود خطاب به حاضرین گفت: نامه‌های شما رسید و از شکایت شما آگاه شدم، هرچیزی پایانی دارد و هرکاری باید به موقع انجام گیرد. بعد از سخنان ابن‌سعود، مذاکراتی جریان یافت و در نتیجه همه حاضران حمله به حجاز را تایید کردند. مدت سه سال بود که شریف حسین به نجدیان، اجازه حج نداده بود.

ابن‌سعود به دنبال تصمیم به جنگ، سپاهی به فرماندهی سلطان بن بجاد به سوی مکه، گسیل داشت، نیروهای وهابی در سال 1342 به محلی رسیدند که از آنجا شهر طائف یکی از

شهرهای مهم حجاز دیده می‌شد، شهرتی که نیروهای رزمنده وهابی بهم زده بودند، طوری بود که قوای پادگان طائف که فرماندهی آن را علی بن حسین، پسر حسین امر حجاز بر عهده داشت، پیش از آن که حمله آغاز شود، فرار کردند. چند ساعت بعد، پس از آن که مذاکرات در مورد تسلیم شهرها زعمای قوم صورت گرفت ابن سعود وارد طائف شد.

با آن که زعمای قوم شهر را تسلیم کرده بودند، خونریزی بی رحمانه‌ای صورت گرفت و مردم بی دفاع شهر اعم از مرد و زن و اطفال را از دم تیغ گذراندند و رقم کشته شدگان که در میان آنها علما و صلحا زیاد بود، نزدیک دو هزار نفر بودند، مغازه‌های بازار را تاراج کردند و خانه‌ها را به آتش کشیدند و چندان کارهای زشت انجام دادند که از شنیدن آنها مو بر بدن انسان راست و دل هر انسانی کباب می‌شود، چنانکه در دفعات قبل نیز نظیر این جنایات را کرده بودند از جمله کشته شدگان، شیخ عبدالله زواری مفتی شافعی‌ها بود که از مسجد بیرون کشیدند و قطعه قطعه کردند و در میان کشته شدگان برخی پرده‌داران و خدمتگزاران کعبه مکرمه که برای بیلاق به طائف آمده بودند، دیده می‌شدند.

البته ابن سعود نتوانست این جنایات هولناک را انکار کند و ضمن اعتراف، کار وهابیان را به اعمال خالد بن ولید در فتح مکه تشبیه کرد و با سخن رسول خدا که در آن زمان فرمود: «اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد» یوزش خواست.[5]

سعودی‌ها امروزه می‌گویند: احتمالاً ارتش بر اثر تحریکاتی که شده بود، واکنش بیش از حد تندی نشان داد. ولی آنچه مسلم است، خیراین کشتار در سراسر حجاز پیچید و وحشت آفرید ملک حسین، انگلیسی‌ها را به کمک طلبید، سفیر انگلیس به او وعده داد که درخواست وی را به دولت متبوع خویش اطلاع دهد.

شریف از جده به مکه باز گشت و منتظر کمک انگلستان نشست ولی آن دولت در جواب درخواست او به سفیر خود اشعار داشته بود که جنگ میان ابن‌سعود و ملک حسین یک جنگ مذهبی است که انگلستان به خود اجازه مداخله در آن را نمی‌دهد، اما اگر زمینه را مساعد ببیند، حاضر به میانجیگری می‌باشد.[6]

طبق گفته «جرج آنتونیوس» دولت انگلستان گفته بود اگر طرفین درخواست کنند که میان آنها، حکم شود، در کارشان مداخله خواهد کرد.[7]

و بنا به نقل دیگر انگلیسی‌ها در پاسخ حاضر شدند صرفاً او را تا بندر عقبه اسکورت و همراهی کنند که از حجاز خارج شود و به نفع پسر خود علی کناره‌گیری نماید.

در آن موقع، جمعیتی در مکه به نام حزب وطنی تشکیل یافت که هدف نهائی آن رها ساختن حجاز از وضع آشفته ای بود که دچار آن گردیده بود، جمعیت مزبور، مقرر داشت که ملک حسین، به نفع فرزند خود ملک علی، از حکومت کنار برود و ملک علی فقط پادشاه حجاز باشد. این جمعیت به این مزبور در تاریخ چهارم ربیع الاول سال 1343 تلگرافی به امضای صد و چهل تن از علما و اعیان و تجار واصناف دیگر به ملک حسین مخابره کرد و موضوع مزبور را به او تکلیف نمود. ملک حسین ناگزیر این پیشنهاد را پذیرفت و حزب وطنی در روز بعد، ضمن تلگرافی، ملک علی را که در جده بود، از جریان آگاه ساخت و او به مکه آمد و در تاریخ پنجم ربیع الاول 1343 زمام امور را در دست گرفت اما این تدبیر هیچ مشکلی را حل نکرد، زیرا اولاً مخالفت خشک انگلستان مواجه شد و ثانیاً ابن سعود به ملک علی همان نظری را داشت که به ملک حسین پدرش دارا بود.[8]

چنین حکومتی در حول علی بن حسین تشکیل شد، اما هیچ کشوری آن را به رسمیت نشناخت. تا مدت یک سال بعد هنوز مساله حقوقی حجاز حل نشده بود و علی بن حسین کناره گیری پدر به نفع خود را عنوان کرده خود را حاکم حجاز دانست در همان سال وهابیان

بی‌آنکه جنگی رخ دهد، وارد شهر مقدس مکه شدند، ملک حسین و پسرش که به جده رفته بودند، وهابی‌ها خانه او را غارت کرده و تمام دارائی او را تصاحب نمودند. آنگاه او بالاجبار از حجاز خارج و روانه بندر عقبه گردید. پس از رسیدن به مقصد، در راه پیشرفت ملک علی کوشش فراوان می‌کرد و به دوام حکومت وی امید فراوان داشت. در همین حال دولت انگلستان به وسیله یکی از امیرالبحرهای خود به ملک حسین اخطار کرد در مدت سه هفته بندر عقبه را ترک کند و به هرکجا می‌خواهد برود. وی ابتدا این اخطار را جدی نگرفت، ولی پس از جریاناتی که رخ داد، مجبور شد سوار کشتی شود و عازم جزیره قبرس گردد. شریف حسین به قدری به انگلیسی‌ها بدبین شده بود که غذا جزاز دست آشپز مخصوص خود نمی‌خورد و می‌ترسید وی را مسموم کنند.

شریف تا سال 1931م در قبرس ماند و در این سال بیمار شد وی راه عمان (پایتخت اردن مرکز پسرش امیر عبدالله) انتقال دادند و در آنجا و در همان سال فوت کرد و در جوار قدس شریف در بیت المقدس مدفون ساختند. [9]

سرزمین حجاز، بجز مدینه و جده و بندر ینبع در تصرف قوای ابن سعود افتاده بود از طرفی نمایندگانی از دو سوی، در رفت و آمد بودند تا مگر قضیه با صلح فیصله یابد، اما هیچ نتیجه‌ای نمی‌گرفتند.

در روز دهم ربیع الثانی سال 1343 ابن‌سعود به نیت عمره، از ریاض به سوی مکه حرکت کرد و برای پیشبرد مقصود خود دست به ابتکاری زد و از سران مسلمانان جهت برگزاری یک کنفرانس اسلامی دعوت به عمل آورد، تا درباره این که چگونه بیت الله الحرام از تمایلات سیاسی دور نگاه داشته شود، با یکدیگر تبادل افکار نمایند، ظاهراً فقط مسلمانان هندوستان به دعوت او پاسخ مثبت دادند. [10]

ابن‌سعود در حالی که جمعیت زیادی از سپاهیان و علمای نجد و جمعی از خاندان محمد بن عبدالوهاب و عده ای از روسای قبائل همراه او بودند، در مدت بیست و چهار روز به نزدیکی مکه رسید، در کوه عرفات «ابن لوی» یکی از فرماندهان سپاه او در مکه، باهزار تن از جمعیت اخوان، به استقبال وی آمد و او به مکه غروب روز هفتم جمادی الاولی سال 1343 بود.

پس از فتح طائف و مکه توسط وهابیان، جنگ میان ابن سعود و ملک علی در جده در گرفت و در همان سال برنامه حج تعطیل گردید. ملک علی جمعی از افسران سوری و افراد دیگر را به حجاز فراخواند و اسلحه و هواپیما خرید و پول‌ها خرج کرد، ولی فائده‌ای نداشت وهابی‌ها جده را محاصره کردند، و چون محاصره جده به طول انجامید، امیرعلی ناگزیر از مصالحه با وهابی‌ها گردید و قرارداد صلح به وسیله کنسول انگلستان در جده تدوین شد و او با یک کشتی جنگی بریتانیایی و یا وسیله قطار از جده خارج گردید. [11]

وهابی‌ها به سال 1344 وارد این شهر شدند و کشتی‌های ملک حسین را تصاحب کردند و ملک علی در عراق نزد برادرش ملک فیصل اقامت گزید و با خروج او از حجاز ملک سعود پادشاه نجد و حجاز هر دوشد و وهابی‌ها بر مدینه و تمام سرزمین حجاز دست یافته و عربهای حجاز را زیر فرمان خود درآوردند.

ابن‌سعود در گرماگرم جنگ با امیر علی می‌گفت که او به حجاز نیامده مگر آن که مردم حجاز را از ظلم و ستم اشراف رهائی بخشد و او قصد ندارد پادشاه حجاز بشود و در این خصوص او از مردم حجاز نظر خواهد خواست. [12]

او این سخنان را همچون دیگر سیاستمداران و نیرنگ بازان دنیا که پیش از به قدرت رسیدن وعده‌ها می‌دهند و هرگز بدان عمل نمی‌کنند، بر زبان می‌راند ابن سعود به عنوان پادشاه حجاز تاجگذاری کرد «اخوان» (سربازان خاص سعودی) ناخرسندی خود را ابراز داشتند و در

مراسم تاجگذاری شرکت نکردند.

«اخوان» به تدریج از رئیس خود ناراضی شده بودند، آنها گمان می‌کردند که در راه خدا پیکار می‌کنند ولی نمی‌دانستند که در خدمت جاه و شکوه امیر قرار دارند. [13]

[1] : [2].33 : [3].50 - 51 : [4].54 : [5].236 2 : [6].52 : [7].300 - 299 2 : [8].455 : [9].300 2 : [10].316 314 306 2 : [11].57 : [12].363 357 3 : [13].53 : 57